

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران (توفان)

۰۴ اکتوبر ۲۰۲۴

نزاع جناح‌های حاکمیت در بستر تشدید مبارزه طبقاتی

در بررسی نظریات اقتصادی جناح‌های سهیم در قدرت در ساختار سیاسی حاکم بر ایران اختلاف بین طرفداران «اقتصاد آزاد» و «عدالت‌خواهان» از موضوعات مهم و اساسی در مناظره‌ها و مباحث گروه‌های مختلف سیاسی است. در یکسو پیروان نظریه اقتصاد «بازار آزاد» فارغ از تعلقات سیاسی‌شان مروج تئوری‌های نظریه‌پردازان لیبرال غربی، نظیر «آدام اسمیت»، «میلتون فریدمن» و «هایک» به طرفداری از آزادسازی قیمت‌ها و حذف حمایت‌های دولتی اصرار می‌ورزند و راه حل معضلات اقتصادی کشور را در اجرای نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جست و جو می‌کنند و در دیگر سو جریان موسوم به «عدالت‌خواه» با نقد به عملکرد این سیاست‌ها در ادوار گذشته سعی در اثبات ناکارآمدی آنها و لزوم تغییر این رویه‌ها را یادآور می‌شود.

لازم به یادآوری است که در هر دو جریان اصلی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا می‌توان نمونه‌هایی از مواضع بالا را یافت، با این حال در مجموع می‌توان گفت که طرفداران آزادسازی اقتصاد از اکثریت معناداری در بین هر دو جناح برخوردارند. آنچه بیان آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که هر دو جریان پیش گفته مخالف اقتصاد دولتی و با برنامه هستند و داعیه عدالت‌خواهی یا طرح برخی از نظریات برابری‌خواهانه جریان موسوم به «عدالت‌خواه» نباید شائبه انتساب آنها به هر نوعی از گرایش‌های عدالت اجتماعی را به ذهن متبادر کند. اختلاطی که گاه با برچسب کمونیست یا سوسیالیست در مناظره‌ها از جانب جریان مخالف آنها اغلب موجب این خطای شناختی می‌گردد. برای روشن شدن موضوع لازم است به گرایش اقتصادی هر یک از جریانات اصلی سیاسی نظام جمهوری اسلامی نگاهی تاریخی بیندازیم.

صرف‌نظر از فضای نسبتاً باز ابتدائی بعد از پیروزی انقلاب که کمونیست‌ها و جریانات انقلابی هنوز سرکوب نشده بودند، متقارن با شروع جنگ ایران و عراق از حوالی سال ۱۳۶۰ بروز اختلافات گروه‌ها و جریانات خودی در نوع اداره کشور به خصوص در زمینه اقتصادی نمایان می‌گردد. بازاری‌ها و در رأس آنها مؤتلفه مایل به ایفای نقش در بازرگانی بین‌المللی و به دست آوردن سهم بیشتر در این عرصه بودند و با اتکاء به نفوذ و پیوند بنیادینی که با روحانیون سنتی داشتند، به رئیس‌جمهور وقت «سید علی خامنه‌ای» فشار می‌آوردند تا شرایط را برای مداخله بازار فراهم سازد. از سوی دیگر برخی از جریانات سیاسی بیشتر طرفدار این بودند که بازرگانی خارجی به خصوص تأمین نیازهای ضروری عمومی مردم باید بر عهده دولت باشد که در غیر این‌صورت نظام نوپا بر اثر فشار اقتصادی احتمالی

ناشی از کمبود اقلام ضروری به خصوص در شرایط جنگی پایگاه اجتماعی خود را در خطر خواهد دید و چه بسا جریانات چپ و نیروهای انقلابی با بهره‌گیری از این فضا فرصتی دوباره برای بازسازی خود و نقش‌آفرینی به دست آورند.

دامنه این اختلافات تا جایی گسترده شد که مؤتلفه رئیس‌جمهور را تهدید کرد که در صورت ابقای نخست‌وزیر وقت «میر حسین موسوی» که مخالف مواضع آنها بود، در دوره دوم انتخابات از رقیب وی حمایت خواهند کرد. بدین‌ترتیب رئیس‌جمهور «علی خامنه‌ای»، که حمایت بازار و روحانیون سنتی را ضروری تلقی می‌کرد و به هیچ وجه مقابله با خاستگاه اجتماعی خویش را در سر نمی‌پروراند، تصمیم به کنار گذاشتن «موسوی» در دوره دوم گرفت که البته با واکنش «رهبر» یعنی «روح الله خمینی» روبه‌رو شد. موضع «رهبر» این بود که «در شرایط جنگ و با توجه به نگاه مثبت رزمندگان به نخست‌وزیر این تغییرات را به نفع کشور نمی‌دانم». نهایتاً پس از برخی جدال‌های لفظی و نامه‌نگاری‌های سیاسی به «آیت الله خمینی»، «میر حسین موسوی» موفق شد در دوره دوم دولت نیز نخست‌وزیر باقی بماند.

در نتیجه این درگیری‌ها در سال ۱۳۶۶ انشعابی در جامعه روحانیت اتفاق افتاد و مجمع روحانیون مبارز موسوم به «جناح چپ» اعلام موجودیت کرد. از چهره‌های شاخص آنها می‌توان به «مهدی کروبی»، «صانعی»، «موسوی اردبیلی»، «خوینینی‌ها» و «محمد خاتمی»، که بعدها رئیس‌جمهور شد، اشاره کرد. پس از فوت «آیت الله خمینی» و از دست دادن حمایت او توسط جناح چپ، فضاء برای تغییر شرایط به نفع جامعه روحانیت مبارز هموار گشت. نه تنها «میر حسین موسوی» در دولت‌های بعد از آن نقشی نیافت، بلکه «علی خامنه‌ای» از سوی مجلس خبرگان به رهبری رسید و برخی بندهای قانون اساسی به همه‌پرسی گذاشته و به فراخور شرایط جدید تغییر کرد.

«هاشمی رفسنجانی» و هم‌فکرانش با شعار «سازندگی» پس از جنگ به تئوریزه کردن آموزه‌های نئولیبرالیسم در اقتصاد ایران پرداختند و در حالی که از به کار بردن اصطلاحات «لیبرال» پرهیز می‌کردند، با تمام شدت و حدت در حال تطبیق عملی ایده‌های اقتصاد بازار آزاد بودند. فرآیندی که نتایج مصیبت‌بار آن تا به امروز گریبان جامعه، به خصوص طبقه کارگر را، رها نمی‌کند.

بدون این که بخواهیم با مرور وقایع تاریخی پس از دوران «هاشمی» موجبات درازی کلام را فراهم کنیم، به این بسنده می‌کنیم که سیاست‌های اقتصادی پایه‌گذاری‌شده از ابتدای دهه هفتاد تا امروز و توسط تمام دولت‌های بعد از «هاشمی»، چه اصلاح‌طلب و چه اصول‌گرا به قوت ادامه یافت و در تمام این دوران مورد حمایت «علی خامنه‌ای» قرار گرفته است.

نمونه بارز این حمایت‌ها ابلاغ اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی با موضوع واگذاری صنایع و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی توسط «رهبری» در ابتدای دهه هشتاد است، که واگذاری صنایع مهمی همچون نیشکر هفت‌تپه از عواقب هولناک آن بود. اقدامی که یکی از بزرگترین مجموعه‌های کشاورزی، صنعتی کشور را، که در خاورمیانه بی‌بدیل بود، به مرز ورشکستگی کشاند و اعتراضات کارگری فراوانی را رقم زد. با توجه به این تاریخچه مختصر می‌توان گرایش اقتصادی حاکم بر بدنه اصلی جمهوری اسلامی و رهبری آن را لیبرال‌سرمایه‌داری ارزیابی کرد.

اگرچه در دهه اول حیات جمهوری اسلامی گرایش‌های اقتصاد دولتی فائق بودند، ولی به هیچ‌وجه یک جریان عدالت‌خواه را نمایندگی نکرده‌اند، بلکه در بهترین حالت بیانگر یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری دولتی بوده‌اند که البته در احقاق حقوق طبقه کارگر بسیار کارآمدتر از وضعیت کنونی به نظر می‌رسد. این به این معنی نیست که جمهوری اسلامی در

دهه اول حکومت خود حافظ منافع کارگران بوده، بلکه به این مفهوم که ساختار اقتصاد دولتی نظام به نسبت عادلانه‌تری از «بازار آزاد» از منظر طبقه کارگر است.

آنچه امروز در قامت «عدالت‌خواهی» منتقد سیاست‌های ویرانگر لیبرالی سه دهه گذشته است، به صورت بنیادی با مبانی نظری آن مخالفت نمی‌کند، بلکه نتایج برآمده از آن یا بهتر بگوئیم مجریان آن را ناصالح و غیرمتعهد می‌پندارد. برخی از مبلغان این نظریه نه تنها منتقد مواضع اقتصادی رهبری نظام نیستند، بلکه با انتزاع جایگاه وی از دستگاه اجرائی کشور سعی در مبراکردن وی از پذیرش مسؤلیت این نتایج ویرانگر دارند. با وجود این که انتقادات آنها به اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی وارد به نظر می‌رسد، لیکن در تحلیل نهائی فاقد یک نظریه منسجم و قابل اتکاء برای مقابله با این وضعیت هستند. از اینرو در حالی که با برخی از سیاست‌های حذف پارانها، آزادسازی قیمت ارز یا عدم افزایش حقوق کارگران متناسب با تورم مخالفت می‌کنند در مورد حق داشتن سندیکای مستقل کارگری، که متضمن حقوق اساسی آنهاست حرفی به میان نمی‌آورند.

اما نباید از نظر دور داشت با توجه به وضعیت نارضایتی اقتصادی کنونی جامعه، که زمینه اعتراضات عمومی را در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی علی‌رغم سرکوب حکومت فراهم کرده و با توجه به طرح نظریات مخالف «اقتصاد آزاد» از سوی عده‌ای در داخل حاکمیت فضای لازم جهت بهره‌برداری طبقه کارگر برای بهبود وضعیت خود و گام برداشتن به جلو تا حدودی فراهم است. با این که تسلط جریان «مؤتلفه» کمافی‌السابق بر اتاق‌های بازرگانی کشور به عنوان یکی از بزرگترین بازیگران عرصه تصمیم‌سازی برقرار است و اساس تفکر این جریان نه تنها آزادسازی اقتصاد، بلکه تکیه بر بازرگانی مالی غیرمولد است، به طوری که عملاً کشور را به یک فروشنده مواد خام و نفت و در عوض واردکننده تمام مایحتاج زندگی تبدیل کرده در بخش دیگری از حاکمیت، که تحت تحریمات بین‌المللی امکان چنین معاملاتی را با مشکلات امنیتی فراوان مقارن می‌داند، اراده نسبی در تقویت قدرت اقتصاد داخلی و در تسلط گرفتن منابع ارزی در دست دولت وجود دارد.

این اراده بنیان‌گذار جریان موسوم به «عدالت‌خواه» است که در حال تئوریزه کردن نظریه اقتصاد شبه‌دولتی است که علی‌رغم پذیرش نقش بخش خصوصی به نظارت حداکثری دولت به عنوان اصلی ترین سیاست‌گذار اقتصاد معتقد است و تلاش دارد منابع اصلی تأمین نیازهای اقتصادی جامعه را به دولت بازگرداند.

این ستراتیژی بیش‌تر از این که تأمین‌کننده منافع طبقه کارگر باشد، به سود پیش بردن پروژه امنیت بقای حکومت در شرایط نزاع‌های بین‌المللی کنونی است، اما در عین حال فرصتی را برای فعالان کارگری ایران در پیگیری اهداف ضدخصوصی‌سازی و مطالبه برگرداندن مالکیت دولت بر بنگاه‌های بزرگ اقتصادی فراهم می‌آورد.